

نشست هشتاد و پنجم - ویژگی انسان‌های آسمان‌دار

بسم الله الرحمن الرحيم

رزق؛ عاملی برای تداوم و ارتقای حیات

رزق عامل تداوم و ارتقای حیات است. سببی که باعث حیات شما و ادامه آن می‌شود را رزق می‌گویند، که می‌تواند مادی یا معنوی باشد. آبی که می‌خوریم و موجب امتداد حیات مادی ما می‌شود را رزق می‌گویند. اعتبار امتداد حیات را رزق می‌گویند و فقط مادی نیست. اصلاً جالب این‌جاست که ظرفیت رزق به ظرفیت حیات وابسته است نه به ظرفیت شیء؛ یعنی این‌که من اگر این شیرینی را بخورم و فقط حواسم به رفع گرسنگی‌ام باشد، این برای من رزق مادی ایجاد می‌کند. اما وقتی که من این را می‌خورم و می‌گویم شیرینی مجلس و طعام مجلس اباعبدالله الحسین (علیه السلام) است که برای من محبت معنوی را هم ایجاد کند، این برای من موجب وسعت رزق می‌شود. این نه تنها برای من رزق مادی است، رزق معنوی‌ام هم هست. با این‌که این شیرینی زیاد نشد ولی رزقش زیاد می‌شود. پس رزق وابسته به شیء نیست. رزق وابسته به ظرفیت وجودی نفس است. نفس ابعاد رزق را تعیین می‌کند. اگر چه شیء سببیت دارد؛ ولی اصل وسعت رزق به ظرفیت نفس من برمی‌گردد.

وسعت رزق؛ موجب وسعت ظرفیت وجودی

برای همین در ثواب قرائت سوره مبارکه ذاریات گفته شده که موجب وسعت رزق می‌شود. شما باید این جوروی بفهمید که موجب وسعت ظرفیت وجودی است؛ یعنی هر کس ظرفیت وجودی‌اش کوچک است، با این سوره بزرگ می‌شود و رزقش زیاد می‌شود. به این معنی نیست که یک غذایش دوتا می‌شود، بلکه به افزوده شدن میزان بهره‌مندی رزق می‌گویند. اصلاً واژه رزق وابسته به حیاتی است که ایجاد می‌کند و به معنی دارایی نیست. (به دارایی می‌گویند: «اتا». این‌ها را داده‌اند.) اما رزق یعنی چقدر در شما حیات ایجاد می‌کنند؟ ما خیلی وقت‌ها بی‌بهره‌گی‌هایمان به خاطر ظرفیت وجودی خودمان است نه پیرامون ما. اگر این جوروی بود، اگر پدر و مادرم این‌طوری بودند، اگر و... من خیلی خوشبخت بودم. در صورتی که جواب این است اگر ظرفیت وجودی شما گسترده بود، در همین شرایط می‌توانستی معنویت عمیقی را رقم بزنی؛ مثل زندگی حضرت آسیه با فرعون که روایت است: رزق او بیتی در بهشت است که دیوار به دیوار به پیامبر (ص) است. با وجودی که با فرعون زندگی می‌کرد، اما رزق او زندگی در همسایگی پیامبر بوده است. خدا او را به عنوان الگوی مؤمنین معرفی می‌کند. خداوند به پیامبر می‌گوید: دو نمونه مریم (س) و همسر فرعون را برای مؤمنین معرفی کن. این دو نفر نمونه مؤمنین کل عالم هستند، زن و مرد هم ندارد. با فرعون زندگی می‌کرده، ولی رزقش به این دلیل تنگ نبوده است. ما با فرعون

زندگی نمی‌کنیم، نهایتاً با یک آدمی با شرایط کمی نامناسب یا بداخلاق زندگی می‌کنیم؛ ولی همه مشکلات به عهده بقیه است. این به کوچک بودن ظرفیت وجودی من است، نه بقیه. آن دنیا این غرها فایده ندارد. این دنیا ممکن است این غرها فایده داشته باشد یا روانشناسان هم دل به دل شما بدهند و مشاوره به شما بدهند؛ ولی ما همه مسئولیت را بر عهده شما می‌گذاریم و می‌گوییم خود شما مقصر هستید. رزق خودتان را بزرگ کنید و وسعت وجودی بدهید؛ این حرف‌ها چیست؟

یکی از اساسی‌ترین مشکلات ما این ظرفیت وجودی تنگ ماست که البته به همه حرف‌هایی که از بخش اول جلسه گفته‌ایم مرتبط است. ظرفیت فکر کردن، تدبّر و تأملش کوچک است، در نتیجه در عمل مدل این آدم این‌گونه می‌شود که حالا باشد، اجازه بده، حالا که نباید این کار را بکنم و... یک مثلثی را در نظر بگیرید یک سمت آن می‌شود معرفت توحید، ضلع دیگر ظرفیت وجودی انسان که رزق است و یک ضلع شیوه عملی آن که «فَفِرُوا إِلَى اللَّهِ» است. حالا جای توحید می‌توانید «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ» بگذارید که نظام سه‌تایی در سوره مبارکه وجود دارد و بقیه موضوعات سوره، زیر مجموعه این‌ها قرار می‌گیرد. «إِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ»، به موضوع توحید و «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ»، به رزق و «فَفِرُوا إِلَى اللَّهِ»، به شیوه عمل برمی‌گردد. این سه تا نظام اصلی این سوره هستند و مطالب سوره، ذیل این سه عنوان دسته‌بندی می‌شوند.

رزق برائت

من برای این که تلنگری هم زده باشم که دقتی روی این ماجرا داشته باشید عبارتی از زیارت عاشورا را برای شما می‌خوانم که کمتر به آن توجه کرده‌ایم:

فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَمَعْرِفَةِ أَوْلِيَائِكُمْ، وَرَزَقَنِي الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ

به من رزق بده برائت از دشمنان شما را، مگر می‌شود برائت رزق آدم باشد؟ گفتیم رزق ایجاد حیات است، پس برائت هم باعث ایجاد حیات است و این معلوم می‌شود حرف‌هایی که امروز در مورد برائت زدیم درست است. برائت جداسازی‌ای است که موجب حیات است. چون کنده می‌شود، زنده می‌شود. اگر کنده نباشد، محکوم به هلاکت است. چیزی با چیز دیگری ضمیمه است، چون آن یکی محکوم به هلاکت است، تا وقتی با هم هستند، هر دو محکوم به هلاکت هستند. وقتی جدا شود، زنده می‌شود. با معنی بری که برای خلقت می‌گویند هم مطابق است: می‌گویند از عدم جدا می‌شود، پس زنده می‌شود. می‌گویند خدا باری است یعنی موجودات را از عدم جدا می‌کند و می‌کند. این‌جا البته موضوع ما بحث رزق است برائت نیست. اما در رزق خیلی جالب است که برائت جستن را رزق می‌گوید! عجیب است که برائت رزق آدمی باشد؛ چون برائت آن سمت ففروا است، باید بکند و برود. در

فرهنگ ما متأسفانه براءت ضعیف است، فکر می‌کنیم براءت تنفر است، نه براءت کندن و جدا شدن از وضعیتی است که شایسته نیست انسان در آن بماند؛ می‌کند، جوری که جدا شود و دیگر هم به آن برنگردد. ریشه توبه نصح و موتور بیشتر اتفاقات تحولی انسان، براءت است و این را خدا باید رزق کند؛ باید توفیق این را به آدم بدهند وگرنه ماها اهل کندن این‌طوری نیستیم. براءت واقعاً توفیق می‌خواهد امثال ما اهل این که یک‌بار برای همیشه بکنیم نیستیم، چون براءت فرقی با واژه بعد دارد. بعد دور می‌شود ولی لزوماً کنده نمی‌شود؛ ما معمولاً از بدی‌ها دور می‌شویم ولی نمی‌کنیم، بینمان قیچی نمی‌خورد و دوباره برمی‌گردیم. براءت وقتی است که بین آن‌ها قیچی می‌خورد دیگر بر نمی‌گردد، دیگر پشت سرش را هم نگاه نمی‌کند. برای ما معمولاً این اتفاق نمی‌افتد، خودش باید این فاصله را زیاد کند و خدا توفیق دهد که بکند. حیات انسان در این کندن است. اگر نتواند بکند این اتفاقی می‌افتد که در سوره مبارکه ذاریات رخ می‌دهد.

عواقب غفلت و سهو در کارها

من خواستم توجهی بدهم، سپس به شخصیتی که سوره به آن اشاره می‌کند برگردیم. قسم‌های اول سوره را دوباره می‌خوانیم:

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ ﴿٧﴾ إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ ﴿٨﴾ يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنِ أَفَكَ ﴿٩﴾ قَتَلَ الْخَرَاصُونَ ﴿١٠﴾

سوگند به آسمانی که در آن مدار و راه دارد و دست‌یافتنی است و می‌شود در آن سیر کرد، شما در قول‌های متفاوت و پراکنده هستید که به دروغ و تهمت ناروا هم می‌رسد. افک، تهمتی است که به رسولان زده می‌شود. اگر برای کسی آن سه گانه آسمان‌دار شدن و رزق، دین واقع و توحید و ففروا اتفاق نیفتاد، این اتفاق برایش می‌افتد؛ نه این که اگر اتفاق نیفتاد، دیگر نیفتاده است. این جمله که می‌گوییم بسیار مهم است و ریشه کربلا به وجهی به آن برمی‌گردد؛ چون ما کار را انجام نمی‌دهیم و می‌گوییم: خوب اشکال ندارد به موقع انجام ندادم، بالاخره که انجام دادم، بالاخره که عذرخواهی کردم. فکر می‌کنیم این فاصله انداختن که مشکلی ایجاد نمی‌کند، ولی این فاصله انداختن به مرور انسان را به سمت دیگری می‌برد.

الَّذِينَ هُمْ فِي عَمْرَةٍ سَاهُونَ ﴿١١﴾

در یک غفلت و غمره می‌افتند و در آن سهو هم می‌کنند. حالا یک وقت آدم دچار یک غفلتی می‌شود ولی حداقل سهو نمی‌کند؛ این در یک سهو می‌افتد و می‌گوید: «حالا اشکال ندارد که کاری نکردم. بالاخره عذرخواهی که کردم!»

يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ (۱۲) يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ (۱۳) ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ
تَسْتَعْجِلُونَ (۱۴)

این که این جور می ماند، این آدم را می کشد و می کشد تا آن قدری که یکبار برمی گردد و می گوید: «حالا چه کسی گفته حتماً هم باید این کار را کرد؟». ناگهان طلبکار می شود! تا دیروز می دانست بدهکار است، کار به جایی می رسد که منکر بدهی می شود. ماجرای مردم کوفه این گونه است؛ مردم کوفه که از اول نمی گفتند: «چه کسی گفته باید از حسین دفاع کنیم؟». مشکل مردم کوفه این است که به موقع و بزنگاه نیستند. حالا ریشه یابی های دیگری هم دارد. فکر نکنید اگر کسی سبک زندگیش ففرو الی الله نیست، دارد سمت خدا قدم می زند. از این خبرها نیست؛ چون وقتی قدم می زنی، بعد از یک مدت قدم های شما شل می شود، بعد از مدتی می نشینیم، بعد روی صندلی می چرخیم، بعد جهت شما عوض می شود و قدم هم برمی دارید. این گونه نیست که اگر زندگی مجاهدانه نداشته باشیم، زندگی وسطی خواهیم داشت. مخصوصاً در بزنگاه های تاریخ که حق و باطل از هم جدا می شوند، مثل سوره مبارکه براءت و نبردهایی مانند جنگ حنین و تبوک که دیگر مؤمن و منافق از هم جدا می شوند، خودش را نشان می دهد. کسی که این گونه زیست نکرد، لاجرم در کربلا هم نبود؛ می خواست کوفی یا اهل مدینه باشد، نبود و تمام شد. این جوری نیست که کسی شتابان نباشد، اشکال ندارد. چون سوره آدمها را دقیقاً به دو دسته تقسیم کرده: یا خراف یا متقی؛ یعنی آدمها بالاخره به یکی از این دو تا می کشند. آن ففرو را برای متقین گفته و اگر کسی این گونه نبود، آن گونه می شود. الان خودش را نشان نمی دهد، ولی در بزنگاه خودش را نشان می دهد. کوله اش را نبسته و آماده نکرده، بعد که می گویند بیا برویم و می بیند که کاروان رفت، می گوید: «اصلاً چه معنی دارد این طوری به آدم بگویند بیا برو؟!»، «من اصلاً امام این طوری را نمی خواهم!» و... . اولش مقداری طول می دهد، ولی بعد که می بیند آنها می روند، ناگهان برمی گردد. شما که یک عمر دنبال امام می گشتی، چه شد؟ از همان آماده نبودن شروع می شود. آیات دیگر قرآن به بیان دیگر این موضوع را ثابت کرده است. «خطوات» در سوره های مختلف قرآن تا «حناس» در سوره مبارکه ناس، آن قدر فاصله می اندازد تا شما دیگر ترک می کنید و ترک، فعل و صفت شما می شود. با همان فاصله انداختن شروع می شود؛ یک وقت کسی فکر نکند: «فاصله انداختیم، مشکلی ندارد»، «مجاهد نیستیم، دشمن که نیستیم» و... . در بزنگاه، وسط نداریم؛ یا مجاهد هستی یا نیستی. این دسته بندی های قاطی برای الان است که بزنگاه نیست؛ امام بیا بید و قیام شود، بعد دسته بندی ها مطلق است. یک وقت فکر نکنید: اگر این طوری نکنم اتفاقی نمی افتد، چرا می افتد!

راهکارهای آسمان دار شدن

چه کار کنیم این طوری نشویم؟ به نظرم دستورات سوره واضح و خوب است. از آیه شانزدهم شروع می کند اوصاف این ها را می گوید:

الف) مُحْسِنٌ وَ نِيكُو كَارٌ بُوْدُنٌ

أَخْذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ ﴿١٦﴾

اولاً، این ها آدم های محسنی هستند؛ یعنی کار نیکی نیست مگر این که آن را انجام می دهند. محسن صفت او شده است؛ یعنی نمی شود در معرض کار خوبی باشد، ولی بگوید: «چرا همه اش من کار خوب را انجام بدهم؟ چرا همه اش من نیکی کنم؟ بقیه نیکی کنند!». اگر کار خوبی است، روی زمین نمی ماند.

ب) اَحْيَايَ شَبِّ

كَانُوا قَلِيلاً مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴿١٧﴾ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿١٨﴾

شبشان به غفلت و خواب نمی گذرد، شبشان بیداری و احیا دارد؛ در شب حواسشان جمع است. شب و سحرشان پر از استغفار است. بالاخره آدم در طی روز حرفی می زند، کاری می کند و جمله ای می گوید که جایش نیست؛ شب محل جبران است. نواقصش را در شب و سحر جبران می کنند.

ما که شبها خسته ایم و تلویزیون برنامه های خوب دارد و ... آن قدری که به نماز صبح برسائیم، بعد از آن هم یا باید بخوابیم یا اصلاً سرکار برویم. اصلاً برایمان شبی وجود ندارد. چرا باید این گونه باشد؟ در روایت گفته اند: «کسی نمی تواند شب یا نزدیک سحر بلند شود، قبل از خواب نماز شب را بخواند.»؛ مبدا انسان بی شب بماند! حالا شما نزدیک سحر را نمی توانی، اول شب را زنده نگه دار و در آن استغفار کن؛ ولی بالاخره بی شب نمان. ما معمولاً تا دم خوابیدن می خواهیم در جریان دنیا باشیم، بعد دیگر از حال می رویم و صبح آن قدر دیر بیدار می شویم که بیدار شدنمان به کارمان متصل می شود. یک فاصله، قرار و استغفاری نیاز است. سبک زندگی که می خواهد ففروا باشد، شب استغفاری دارد. نمی شود صبح شما با سرعت عمل، عمل کنی و شبی نداشته باشی که در آن جبران کنی. مثل بیانات نورانی شهید چمران که به ایشان گفتند: «چقدر شبها به خودت فشار می آوری؟»، گفتند: «من اگر چنین شبی نداشته باشم، نمی توانم روز آن گونه کار کنم و باید در شب ترمیم کنم که در روز با سرعت عمل کار کنم.»

ج) دادن حق سائل و محروم

وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۱۹)

در اموالشان حق سائل و محروم دارند. حضرت علامه طباطبایی می‌فرمایند: «حق سائل و محروم، زکات و خمس نیست؛ چون این‌ها جزء حقوق الهی است که بر فرد واجب شده است، این‌ها حق الله هستند. حق سائل و محروم در اموالشان است.»؛ یعنی خمس و زکات را داده، حقی هم درون اموال خودش برای انسان نیازمند قائل است. سبک زندگی‌اش این‌طوری است که من به آدم‌های نیازمند بدهکارم؛ نه این‌که من چیزی دارم، شما نیاز داری؟

من اگر از شما حقی در مالم باشد، من دنبال شما می‌گردم که حق شما را بدهم. حالا اگر اعتقادی نداشته باشم که در اموال من، حق شما هم هست، شما باید به من مراجعه کنی و حقت را بخواهی. خیلی فرق می‌کند. اگر من اعتقاد داشته باشم که حق شما در اموال من است، من دنبال سائل و محروم می‌گردم، نه این‌که دم در خانه خودم می‌نشینم تا سائل و محروم بیاید و از من خواهش کند و بعد من موافقت کنم. من باید بروم دنبال سائل و محروم بگردم، تو را به خدا بیا این حق تو در اموال من مانده، بیا این را بگیر. این حالت ففروا دارد؛ این دنبال آدم‌ها می‌گردد. اگر پزشک، معلم یا هر کسی که هست، باید سائل و محرومی را پیدا کند. او دنبال آن‌ها می‌گردد نه منتظر مراجعه محرومین باشد. همیشه در مطبش ننشسته؛ او می‌رود و مریض را پیدا می‌کند. مانند سریال دکتر قریب که نشان می‌دهد اگر روستایی نیاز به دکتر دارد، ایشان به روستا می‌روند. من بدهکارم و می‌روم بدهی را پرداخت می‌کنم. او لطف می‌کند و به من اجازه می‌دهد بیایم و بدهی را پرداخت کنم. امام حسینی‌ها این‌گونه‌اند، او دنبال سائل و محروم می‌گردد.

د) آیه‌بینی

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ (۲۰) وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۲۱) وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ (۲۲)

از این‌جا البته دسته‌بندیش جدا می‌شود. بعضی‌ها این واو را واو استیناف می‌گیرند چون عبارت‌هایش هم کمی متفاوت است. چون خطاب آنفُسِكُمْ دارد و کلیت شناختی آن است، برمی‌گردد به این‌که انسان آیه‌بینی است. حواسش به نشانه‌ها هست و بی‌تفاوت رد نمی‌شود؛ چه در زمین چه در درون خودش دنبال نشانه‌ها می‌گردد. همان‌طور که خانم دکتر فرمودند: «دنبال این است که نکند صدایش بزنند و چیزی به او بگویند.» بالاخره خدا و امام چگونه با ما سخن می‌گویند؟ بله انواع مختلفی دارد حرف زدن، ولی یکی از آن‌ها هم آیات است؛ با آیات با آدم حرف می‌زند. این‌گونه فرد آسمان‌دار می‌شود.

خلاصه مطالب

این‌ها ویژگی‌های اصلی بودند که منطق و شکل زندگی انسان را ففرو الی الله می‌کند، سهم رزق آسمانی‌اش را زیاد می‌کنند و توحید را در انسان بالا می‌برند. آن ویژگی‌ها این بود: ۱. اهل تقوا و محسن است؛ خوبی‌ای نیست، مگر این‌که آن را انجام می‌دهد. ۲. شب دارد و شبش محل استغفار است. توان آن حرکت پرتلاش روزانه را از شب دریافت می‌کند. ۳. صبح هم که دارد کاری می‌کند و بخشی از کارش در ارتباط با مردم است. او خودش را مدیون مردم می‌داند و دنبال سائل و محروم می‌رود، نه این‌که طلبکار باشد و دیگران بخواهند از او بگیرند. او قرض به دیگران نمی‌دهد، لطف به دیگران نمی‌کند، بلکه حق آن‌ها را برایشان ادا می‌کند. ما خیلی از دیگران توقع داریم؛ با سبک زندگی متوقعانه نمی‌شود اهل فرار بود. ما از دیگران خیلی توقع داریم احترام ما را نگه دارند و از ما خوب بگویند. امام صادق (ع) می‌فرماید: «اگر کسی این حقی را که می‌گویم رعایت نکند از ولایت خدا خارج می‌شود.»؛ ما به یکی می‌پردازیم که می‌گویند: «برادر یا خواهر مؤمنت قبل از این‌که حاجتش را بگوید، باید ادا کنی.»؛ معنی ندارد حاجتش را بگوید، بعد تو انجام بدهی. بنده‌خدایی رفت پیش استادش گفت: «همسایه‌ات گرسنه است.»؛ گفت: «آقا خبر نداشتیم!»؛ مشکل این است که چرا خبر نداشتی؟ چرا آن‌قدر به آن نرسیدی که او مجبور شود به زبان بیاورد؟ خیلی فرق می‌کند آدم با همسر، والدینش و فرزندش این‌گونه رفتار کند؛ یعنی من برای فرزندم هم پادشاهی نکنم؟ بله، ساده است و زندگی‌ها گلستان می‌شود؛ دیگر دعوا و اختلافی وجود ندارد. برای همین است که در زندگی‌ها آسمانی وجود ندارد و همه چیز در زمین خلاصه شده است. چرا انقدر زهرمار زندگی می‌کنیم؟

فرایند تکوینی تقسیم امر

فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ (۲۳)

قسم به پروردگار آسمان و زمین که آن‌چه گفتیم حق‌اند مثل آن‌چه شما نطق می‌کنید. حالا این فعلاً دلالت اول سوره این‌گونه است یا وعده‌های خدا آن‌گونه حق‌اند مثل آن‌چه شما نطق می‌کنید. چون می‌گوید مثل یعنی شبیه نطق است.

کلاً نطق چیست، چگونه است و چه فرایندی دارد؟ اول یک معنایی را در نظر دارید، مثل این‌که تصمیم می‌گیرید این سوال را بگویید؛ بعد که معنا را آماده کردید، واژه‌ها را پیدا می‌کنید، آن‌ها را به هم می‌چسبانید و بهترین جمله‌ای که بیان‌کننده مطلب است را نطق و بیان می‌کنید. فرایند نطق در بچه‌ها مانند همه انسان‌ها این‌گونه است: نیازی در انسان شکل می‌گیرد، اول گرسنه‌اش می‌شود، می‌خواهد حس گرسنگی را منتقل کند و به صورت گریه منتقل می‌کند. او چون ابزار دیگری ندارد، از بهترین چیزی که دارد استفاده می‌کند. هر چقدر بزرگ‌تر

می‌شود، ابزارهای متفاوت‌تری در اختیار انسان قرار می‌گیرد و می‌تواند با ابزارهای مختلف نیازش را ابراز کند. می‌خواهیم یک چیزی محقق شود و بهترین جمله را برای تحقق آن استفاده می‌کنیم.

این آیات می‌خواهند بگویند: یک حقیقت و غرضی در عالم هست و آن حقیقت هم «إِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ» است؛ وعده‌ها چطور به نطق می‌آیند و جاری‌کننده این حقیقت می‌شوند؟ این فرایند همان است که آیات ابتدایی سوره به آن اشاره می‌کند:

وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا ﴿١﴾ فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا ﴿٢﴾ فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا ﴿٣﴾ فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا ﴿٤﴾

این نظام چهارتایی نظام باشکوهی است. مرجع ضمیرش را به خیلی چیزها می‌گیرند یکی از آن‌ها بادها هستند. بادهایی که می‌وزند و می‌پراکنند. در این پراکنده شده‌ها، بعضی مثل فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا ﴿٢﴾ ابرهای باران‌زا هستند. در نتیجه، «فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا» هستند؛ یعنی باران می‌بارند. لذا مقسمات امر می‌شوند که در این مورد خیلی بحث شده است: ۱. بعضی گفته‌اند از این‌جا با ملائکه هستند. ۲. بعضی گفته‌اند منظور باد است. ۳. بعضی گفتند بارانش باعث مقسمات امر می‌شود؛ چون باران‌ها متفاوت هستند، سرزمین‌هایی خشک می‌شوند و سرزمین‌هایی جنگل می‌شوند.

این فرآیند پراکنش، وقر پیدا کردن، جاری شدن و تقسیم امر بسیار مهم است. نوع نطق من و شما هم همین‌گونه است؛ یعنی به محض شکل‌گیری پیام، اول واژه‌هایی در ما شکل می‌گیرد و ... نمی‌خواهیم بگوییم ذاریات نطق ماست ولی مثلیتی هست که قابل شناسایی است. در آن هم پراکنشی اتفاق می‌افتد، کلماتی به هم وصل می‌شوند، جریان جمله می‌سازند، تقسیم امر می‌شوند و در نهایت غرض خودشان را محقق می‌کنند. هر جا خواستید نظام تقسیم امر شکل بدهید، این فرآیند در آن خیلی نقش دارد. فرایند تکوینی تقسیم امر، اگر نگوییم همه مدل‌های مقسمات امر ولی یکی از آن‌ها این مدل است.

این مدل چه استفاده‌ای دارد؟ چگونه به شیوه‌ای عملی تبدیل می‌شود؟ این مدل می‌تواند شاخص باشد؛ مثلاً می‌خواهیم تقسیم کار کنیم: یک نفر سخنران، یک نفر فیلمبردار و یک نفر مداح باشد. ما معمولاً با رای‌گیری و کاندیداتوری تقسیم کار می‌کنیم و تقسیم امرمان سیر تکوینی ندارد، کاملاً تشریحی است که خودمان آن را انجام می‌دهیم. اما اگر بخواهیم به سبک آیات اول این سوره کار را انجام دهیم: اول می‌گوییم همه مسئول هیئت هستند و همه هر کاری می‌توانید انجام دهید. ممکن است ۵ نفر تقاضای سخنرانی کنند، همه آن‌ها سخنرانی کنند. ممکن هست حتی اختلاف پیش بیاید، بخواهند بروند ساختمان کناری هیئت بزنند؛ خوب بروند و انجام دهند. اجازه «وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا» می‌دهیم. به این روش دقت کنید؛ این روش با اصول علمی متفاوت است و نوعاً بشر قبول ندارد.

اما ثابت می‌کنیم که شیوه مدیریت این است و غیر از این نمی‌توانیم مدیریت بکنیم. این شیوه مدیریت تکوینی است، نه قراردادی که سخنران برود هیئت تعطیل است.

این‌جا می‌گویند هر کس هر کاری از دستش برمی‌آید، انجام بدهد. ناگهان می‌بینی شش نفر شربت آورده‌اند هیچ کس لیوان نیاورده؛ این‌که خیلی شلم شوربا می‌شود، خوب بشود. بعضی کارها چون آدمی که اجرایش می‌کند عالم‌تر است، وقر دارد، بالا می‌آید و از بقیه متمایز می‌شود. دکور زدن همه قطعاً شبیه همدیگر نیست، بعضی‌ها وقر پیدا می‌کنند و بالا می‌آیند. تکویناً توان آدم‌ها در بعضی قسمت‌ها دیده می‌شود. این هنوز کافی نیست؛ چون ممکن است آدم صحنه خوبی را یک‌بار رقم بزند، ممکن است «گاه باشد که کودکی نادان به غلط بر هدف زند تیری». فرد باید آنقدر یک کار را انجام بدهد که به جریانی و «جاری یسر» تبدیل شود؛ باید معلوم شود همیشه درست کار را انجام می‌دهد. آن وقت تکویناً تقسیم کار اتفاق افتاده، معلوم است کار را چه کسی انجام می‌دهد و دیگر لازم نیست تقسیم کار کنیم. نمی‌شود همه استعدادها را کشف کنیم، اجازه می‌دهیم همه فعالیت کنند. این مدل را چون اول آن خیلی شلوغی دارد، آدم‌ها سمت آن نمی‌روند.

ممکن است نفهمید ارزش این مدل کجاست؛ بیایید در صحنه انقلاب نگاه کنید. اوایل هر انقلابی می‌توان تقسیم کار کرد و به هر کس مسئولیتی داد؛ انقلابی درست می‌کنید، هر کس هم می‌رود جای خودش تا کار تخصصی خودش را انجام دهد و بالاخره توانمند می‌شود. ولی چندتا مشکل وجود دارد: ۱. مشکل کمتر این است که شما قرارداد کردی این فرد این‌جا باشد؛ ممکن است خیلی آدم‌های دیگر باشند که این کار را انجام دهند و آن‌ها نمی‌توانند بالا بیایند. بنابراین همیشه قد ساختار به اندازه آدم‌های تعیین شده باقی می‌ماند؛ ولی باز این مشکل اصلی نیست. ۲. مشکل اصلی این است که اگر آن‌هایی که به عنوان مدیر تعیین کردی به هر دلیلی حذف یا منحرف شوند، کل سیستم تعطیل می‌شود چون فقط آن‌ها به مدیریت سیستم فکر می‌کردند.

اما اگر انقلاب تشکیل بدهی و بگویی همه شما رهبر انقلابید، پس هر کاری می‌توانید برای انقلاب انجام دهید؛ همه هر کار می‌توانند انجام می‌دهند. ابتدا یک چیز شلوغی می‌شود، تا دلتان بخواهد موازی کاری رخ می‌دهد؛ البته باید ظرفیت آن را داشته باشید. هر کس بهتر بلد بود، باید وقر را خودش نشان بدهد؛ نمی‌شود من به تو وقر و ارزش بدهم. در این مدل انقلاب، اولش شلوغ است؛ همه کمیته و قاطی پاتی هستند. آنقدر شلوغ است که می‌گویی اصلاً این سامان پیدا نمی‌کند، ولی به مرور ظرفیت آدم‌ها وزن پیدا می‌کند و مشخص می‌شود چه کسی به درد چه کاری می‌خورد. مثلاً در سپاه پاسداران، آنقدر «وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا» است که طرف می‌تواند از روزنامه بیاید معاون اطلاعات کل سپاه شود. هر کس از هر جایی می‌تواند بیاید و وقر خودش را نشان دهد. خیلی وقت‌ها در تاریخ، بالأخص در اوایل انقلاب اسلامی، با همین مدل توانستیم ساختار را حفظ کنیم. چون همه در سطح رهبری فکر کرده بودند؛ اگر همین یک نفر مانده بود، دوباره انقلاب را راه می‌انداخت.